

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا

وَجَاءَكَ مِنْكَ الْبُرْجَانُ
مَنْطِقًا لَا تَسْمَعُ
فَأَصْرًا مِنْ إِبْرَاهِيمَ
وَأَنْتَ بِرَبِّكَ الْكَافِرُ
وَأَنْتَ بِرَبِّكَ الْكَافِرُ
وَأَنْتَ بِرَبِّكَ الْكَافِرُ

فِي ١١٠٥
قَوْلِ الْكَلْبِ
وَالْبَنَادِ

بسم الله الرحمن الرحيم

بدانکه آدمی را در کوزه فتنه زنده است بی مادی و جسمانی که از غلبه قوت الهی

و دیگر میسنوی و روحانی که از دماغ و دل براید سبب کوی را ابناء صلابت گویند

و سلاطین معنویه را با تانکار خوارند چنانکه غلبه قوت الهی را ابناء صلابت گویند

هر دو یکسان است چه حجت اولاد تحقیق حکم بر زانی را بیست است و حجت زندهانی

بنا و دانی و شک نیست که در خفته و متدارکن از وجود و حقیقت در چه میگویند

از جلوه این دو گویند فتنه زنده با هم ایستاده چنانکه در حقیقت حیات محفوظ با غلاف

انجا گفتند

زنده است کسی که در تبارش ماند خلف بزرگوارش

در باره بقای ساری در تاج قلوب نیز گفته اند

لعمرك لا یعنی امر بقیة له اثاره یلم او ممت از علمه

بنده نگارنده محمد مهدی عبد الرزاق آبادی شمس العلماء را تورا نه قلبه و علی کعبه

منظور از تشبیه منظور آن است که کتاب نامه دانشوران نامری فسر زنده روحانی

این ضعیف برادر منبر کسرم غیاث الدین شریف و بر اعضا عظام دار التالیف است

که مشتمل من قضی نخبه و مشتمل من مظهر ریح و ریاضی که هر یک شخصاً در استقراء و تتبع اصول و فحش

و تصحیح اسات و تحزنی صادق در سایر مستوعده تعبیرات هر کدام و تحبیرات هر کلام و سایر

جہات متوغره تدوین و تنظیم این کتاب کریم با لها برده است بمقاسی ندارد که بان تجدید

شود و عند آنکه احتساب عامی پس اگر باین جامع حاصل و مجسم محیط مفتون و نقصان نظمش در

شرف خستام تاملش محزون باشد معذرت است که فی الحقیقه متور است و لقد ویرت

بصارم ذی رونق در قدرت بین الدولین که اساس و آسای این کتاب بر مشا

و این خصیات و مودتش علی کشته تباع عرضیه و شری شدن بند و خوابه محسود خداوند

برجا سعادت و استرداد نظماً و شراً غلطیات و ادولی بحکم موقع و مقتضای وقت مسیح

نیعاد این جذبت از قطع است که از ممدوح بخاز و عد در خواسته ام و بیانات خود را

بدون این ابر حلیل و ذکر جمیل با مناقب ممدوح معظم منظم ساخته ام و گفته ام

تَعَدَّتْ مِنْ أَنْ تَخْلِفَ الْوَعْدَ فِي أَمْرِهِ تَعَاثَرَتِ الْأَرْحَامُ عَنْ مَسْئَلَةِ عَمْرَأَ

قَرَّبْتَهُ يَسْئُلُهَا كُلُّ مُفْسِدٍ إِذَا نَحَّتْ شَعْرًا إِذَا نَجَّتْ نَرًّا

وَإِنْ عِدَادِي فِي رَجَالٍ بِرَأْسِهِمْ يُنَافُونَ وَيَرْجِي بَاتِرِي النَّعْمَ لِقَضَائِهِ

مَا شَرَّ أَعْلَامٍ مَسَاخِرًا عَصْرِهِ بِأَسْبَابِ تَرْوِي بِأَقْلَامِنَا تَجْرِي

إِذَا مَا أَرَادَ اللَّهُ شَرَّ مَنَاقِبِ طَوْهَا يَدُ الدَّنْبِ إِثَارَنَا سَرًّا

فَمَنْ بَادَنَ اللَّهُ تَخَسُّبِي رُفَاتَهَا وَخَمَّنَ بَادَنَ اللَّهُ تَحْسِبُهُ مَا الذِّهْرَا

وَإِنَّكَ مِنْ شِمِّ الْأَنْوَابِ وَوَاهِي الْأَلُوفِ لِأَحَادِ الْفَضِيوفِ وَالْفَخْرَا

وَإِنَّكَ رَبُّ الْعَرْشِ عَلَمًا وَحَكْمَةً وَوَعْدًا لِأَوْرَاقَانَا وَأَمْنًا لَهَا أَمْرِي

اذا ما اذ اننا پس ذکر اک منیم ترا هم نشاوی دون ان شبر بو انما

و نیز در موقع دیگر تجدید شکوی کرده چنین سروده ام که

آن نامه های شمس که قارات خمس را اندر مدح خواجه عالم مسلم است

تا راج شد دون و غیر مدوش صد جا توزع است و دو صدان مقسم است

غارت شد آن سواد و باض چشم حور در باب تاهسنوز بچکال مردم است

باری با آنکه از سوره قضا و توارد حوادث و اتفاقات شیرازه این کتاب از هم

گینت و اجزای فروریخت و اوراق مثل برگ گل در دست صبا تفرق آبادی

سایزیرت جناب مستطاب اجل اکرم عالی میسر را محمد ندیم السلطان وزیر نظامات

دامت شوکت که باشاعه کالای هنر و ترویج بازار دانش و تکثیر وسائل معارف

هم منظور است و هم نامور نختی را از آن تراجم پریشان که بتفاریق از بنمای ویرا

وصحافین و کتاب فروشان بدست آمده بود کینما اتفق بطبع رسانید اگر چند مانده منضم

و نظم منحل و لولو منشور از ترتیب منظور بدویر از انجمله این تراجم معدود است

که از فهرست ذیل در یک مجلد مطبوع می افتد و با سالنامه هذات ۱۳۲۱

باین اذقتین منضم و مجموع میگردد

فهرست کتاب مطالب نامه و انشوران جلد پنجم که بیت پنج اسم از حکا و طباطبائی و عرفا در این مجلد مندرج گردیده است

صفحه	تاج الدین	صفحه	حسن صفائی	صفحه	شیروانی
۱	تاج الدین	۵۲	حسن صفائی	۸۸	زین الدین
۵	تاج الدین نقشبندی	۵۲	حسن طبری	۹۱	زید بن علی
۱۲	تاج الدین کندی	۵۲	حسین شافعی	۱۲۲	زجاج نحوی
۱۵	حسنید بغدادی	۵۲	حمید الدین	۱۲۷	سیرانی نحوی
۲۷	حسن همدانی	۵۶	حیی بن یحیی	۱۳۱	سیرانی نحوی
۳۸	حسن عسفرانی	۵۹	داود طائی	۱۳۳	سلیمان الاکوع
۴۹	حسن صطخری	۶۹	رضی الدین طالقانی	۱۳۳	شیخ ابوالفضل مؤرخ
۵۰	حسن شافعی	۷۹	رئانی نحوی		حسن شیروانی
	حسن شیروانی	۸۰	عاجی زین العابدین		و اسلام خیر حاتم

تاج الدین

(۱)

تاج الدین

پسرا کوه دمشق از بنی عباس که در بده دمشق طایفه مشهور سیب باشد و اعتقاد مالی اینجا در حق این طایفه این است که نسب ایشان
 بفرعون از نسبه آنکه ملک مصر پسر پند تاج الدین مذکور مولد او مکن از شهر دمشق سیب باشد وی در عصر خود با آنکه از جمله مشیرین
 و عیسین آن صنف بشمار میرفت و بکثرت ثروت و مال و کنت از بهترین نویس استیاری داشت در فنون عربی و صنایع
 ادبیت استادی کامل محسوب میگردد و با اشتغال بکار بازرگانی آنی از مذاکره علمیه و مباحث ادوات ادب فرست
 داشت ولادت وی در سال پنصد و نود و هجری زوی داد و تحصیل علم در موطن خویش نمود ولی برای تجارت بقطر مصر
 و غیره مجاز سفر کرد و از قبول خواص و وجاهت باین بابا حسن عقلی عظیم و قسمتی و انفسه بهر مانده و دختر عالمه کالی
 بنحسین بوزنی صاحب تصانیف و اشعار را که از فحول افضل آن عصر بوده و از نامش کتب رجال با بکده الالف و توارخ
 آن مشهورون مشحون است بجماله نکاح در آورد و این معنی بر اعتبار و انتشار او در میان جمله علماء زمانه حادی مشهور
 دلیل است روشن علامه معنی در خلاصه الأثر شرح احوال تاج الدین مذکور را مسطور ساخته میگوید که آن حسد
 اعیان التجار المیا سیر و کان مع ثروت لا یثقت عن المذاکره و میگوید تاج الدین شعبه کنونی مطبوع میگفت و در منظومات
 وی المارت تصنع و علامت تکلف بود از جمله شاعران این بیت است که در زمان توقف قاهره مصر اظهار شوق به
 شام نموده شده است

لم تذق مقستی لئید کراها	مذ فارت جلقاً و ربانا
فوط شوق بحیث لا یستجابی	ولکاننا الأحبته عذی
وحی الله اهلبنا و حمانا	فقی الله ربها کل غیث

یعنی از وقتی که از دمشق شام و پشته های بنه زارهای آن جدا شده ام دیده ام خوابیده بودم راحت خوش
 پنجمیده است ساکنان آن شهر را که دوستان من میباشند شوق مغرب دارم که برای آن شوق نسیب است با پایانی
 خداوند تعالی بر منندل آن موطن مبارک هر باران رحمت را بریزاند و اهل آنرا با خود از سه کوزه نگاه دارد
 و هم از منظومات مطبوعه تاج الدین است که یکی از دوستان نوشته

یا اجبای و المحبت ذکور	بل لا یام وصلنا من رجوع
و نری بعین مکلم جمع مثل	مثل ما کان حازه التودیع

یعنی ای دوست بسیار باد آورده است آبا زمان وصال در مرضی و بازگشتی خواهد بود و ایام
 دیگر باره فتنه و پرانگیزی شمارا فراموش و جمع خواهد دید مثل آن هستامی که در وقت وداع من حاصل بود
 وقتی برای یکی از علماء سجاد و بر سبیل هدیت فرستاده این دو شعر را بوی نوشته بود

تاج الدین

(۲)

مولای قد ارسلت سجاده
هتیه من بعض انفسا مکم
فلتقبلونا اذ مرادی بان
توب فی تقبل اقد امکم

یعنی ای مولای من سجاده فرستادم بعنوان تحنه و ارمنانی که در حقیقت خود از انعام شماست که شما باز کرده اندیم
این هدیه را بپذیرید چه مراد من آن است که در بوسیدن قدمهای مبارک شما نایب من بوده باشد و این
دو شعر را در مقام تفسیر بط دیوان ابو بکر جوهری نوشته

طالعت هذا السفر فی لیلته
ساعت فیها البدر و مشتری
رأیت عتمة اثنیناً ولا
یستکر العتمة من الجوهرة

یعنی این کتاب را در شبی مطالعه کردم که در آن شب با ماه تمام و ستاره مشتری همسخن بودم و با کواکب آسمان
بجای آوردم و این کتاب را رشته از کوه قمین و کلبی از اجمار کردید یا قم و از جوهری که لقب خداوندان است
عقد پر گوهر در رشته جوهر بر میخ و بعد نیست هم از منظومات تاج الدین مذکور است که در صدر مکتوبی از مصر بنزد
دانشدش محمد بن احمد که منصب خطابت جامع بنی امیه داشته نگاشته

ابدأ الیک تثنوی بتهانید
والیتة ان العباد لم تثنی
کم ذالعل حسه قصبی بالینی
جار الزمان علی فی احکامه
والله به حاول ان یصنع شیلنا
بایت شعری بل برقی و طالما
اشکوه لولی الذی الطافه
ولدیکت من صدق المحبة شاه
ان دام ما یبیدی التوی و اکاب
فیعد من طول نایک عاید
و طالما شکت الزمان اساده
فانذ مننه لثغرق ساعد
انفتیه لأولی الکمال بیانه
تزدی الخلوب اذا انت و قاعه

یعنی شوق من بسوی تو هسی در ترا ید است و مرا خود نزد تو بر صدق دعوی دوستی و محبت گواه حاضر است گویند
یاد میکنم که دوری در جبران مرا خواهد نم ساخت اگر آنچه از دست فراق بصدور میرسد من از سختی بجز میکنم دوم
پیدا کند تا چند سوزش دل را با مانی و آمال مشغول سازم و تاب شعله دلی را با آب تغل نکنیم به هم هسی درازی
زمان جسمه ان عود کند آن آتش سوزان را و یکبار به بل عود دهد روزگار در حکم خریش که بمن برانده است جورگم
نموده و در حق من از سبزه ان مکتب روی تا قدامی بسا بزرگان که از جور و ظلم زمانه شاکي بوده اند چرخ میخواست
تا اجتماع ما را بیک تفرقه پراکنده سازد لاجرم باز روی فراق بر افراخت و ما در پستان راهریک بجائی انداخت
ای کاش میدانستم که آیا چرخ با جسم خواهد کرد و رقت خواهد نمود و از روزگار ان دراز است که دیده ام چرخ با خدو

تاج الدین

(۳)

کمال درمی اندازد و دشمنی میوزد شکایت او را بحضور بزرگوار می سبک کند طغنائی وی حوادث دیکاره را در هنگام طریق
و نزول جمع مینماید و کانی را که بسواغ در سه دیات چرخ گرفتارند مساعدت مینماید همانا از اینجا بدیع
فرزند خویش تخلص کرده و بنظم ستایش او پردازد آنگاه تاج الدین بزور اسپری دیگر بود موسوم بعبد
که او هم نظیر برادرش محمد از علمای دمشق محبوب میگردد و برادرزاده اش بی نواز فضیلتی شسرن یازدهم است
برود و پسر تاج الدین و برادرزاده اش با جمع علمای معتبره در خلاصه الاثر ترجمه نموده هم او میگوید که در یکی
مجامع بنظر رسید که آل محاسن از نسل بی از نسله اعنه منصر میباشند و صاحب آن مجموع نوشته بود که از حلقه
ظهور این افتاب شمس فاضل مستجر ابوالمعالی درویش محمد طالب است که چون تاج الدین بن محمد صاحب این علم
و حتر علامه صیل استاد ادب ابراهیم حسن بوری را بعد خویش در آورده این دو شعر انشا و فرمود

بارک الله للمحسن و لبورین فی المحسن

یا بن فرعون قد ظنفر ت و لکن بیست من

بنی خدا بحسن این وصلت را و ببورین این داماد را مبارک کند ای پسر فرعون دست یافتی اما بدختر چه کسی
شاه در خطاب تاج الدین است بیان فرعون پس معلوم میشود که نسبت بی محاسن بفرعون در آن عهد مرسوم
بوده است و ابوالمعالی درویش محمد طالوی در این دو شعر بپزی سخت تکلف ظاهر ساخته است چه وی در دو
محمد بن حازم باطنی تصرفی در کمال لطف نموده بحال این مصاهرت مطابق ساخته است و ذول محمد بن حازم چنین است
که در فقره تزویج مأمون بپوران دختر حسن بن سهل گفت

بارک الله للمحسن و لبوران فی المحسن

یا بن هرودن قد ظنفر ت و لکن بیست من

ابوالمعالی بپوران را ببورین کرده که همانا اسپم جد علامه مذکور است و ابن هرودن را ابن فرعون ساخته و از
علامه بوری را اراده نموده و از اینجا مصاهرت تاج الدین را با بوری بر وجهی مذکور داشته که در کتب ظهور
دارد و در اینجا که از عبد الله مأمون خلیفه منقول است که چون بعد از تزویج بپوران این دو شعر بن حازم
شنید گفت و آنه ما ذری خیره ارادام شتر یعنی بنجد انبیا نم این شاعر ما را بوصلت حسن ستوده است
و با جو نموده چند از لفظ (بت من) برود معنی را بیستون اراده کرد و قصه تزویج مأمون بپوران اگر چه از
مستفیضات و مشهورات است اما نسبت مقام بر محض انقاش قلوب مطالعه کنندگان سطرین چند از
آن قصه در ذیل این ذوبیت طبع باز مینمایم اولانا احد شبهه توی شسیر باضی زاده میگوید که سال دو بیستم از
رحلت را که پنهان و مابین از بخت بود داشته نه المر پس یعنی سال عبودی خوانده می چسب که مأمون در این سال

تاج الدین

(۴)

دختر خود ام الفضل را با امام محمد تقی جواد خلف امام رضا علیهما السلام داد و بوران دختر حسن بن سهل را بکنج خود آورد نگاه
تفصیل اراده مأمون را در باب تزویج ام الفضل حضرت جواد و انکار عباسیان و تبانی طرفین بر مناظره یحیی بن اکثم
با آن بزرگوار و غلبه وی بر ابن اکثم در حضور مأمون و جمیع حاضران عباسیه نقل میکند و در آخر میفرماید و درین
مجلس بود که مأمون دختر حسن بن سهل را بعد خویش در آورد و حسن جشنی آراست که در زمان جاهلیت و اسلام
آن را کسی نشان نداده و از جمله مملکت کی آن بود که حسن فرمود تا باوق شکست که مثل بود بر کاغذ پاره و
که در آن اسامی ضعیف و نامهای کثیران و علما مان نوشته بودند بر بنی هاشم و عیان و امرا باستاند و بر بنی
که بحسب طالع نصیب شخصی شد آن مرد بویل حسن رجوع نموده آنچه در آن رقم بود از وی بگیرد و همچنین بر سایر مردمان
نمادهای شکست و بیخدهای غمناک را بیکدیگر در شب فاف برآوردند و فرمودند که هر کس بر او شبیه تخم کفکشت بود
با رکشی در زمین نشاده در قستی که بوران را بخدمت مأمون آوردند بر سپه وی یعنی خلیفه بختند و مأمون بر کس با زلفت
نشسته بود چون نظرش بر آن فرود آید او را گفت قاتل اینه ابا نواس پس گویا در این مجلس حاضر بوده است که گفته

کان کسیری دهنری من فواقها حسباء ویر علی ارض من الذهب

یعنی گویا بزرگ دختر و از جابهایی شراب که بر روی جام بر جسته است سنگ بزنای فرود آید است که بر زبانه زین
ریخته و پاشیده شده باشد بعد از آن گفت که آن فرود آید را جمع کرده در آن خانه نهادند گفتند ای خلیفه اینها
برای آن نثار کردیم که کثیران و مشاطگان بر چسبند مأمون گفت من بهای آن را با ایشان میدهمم آنگاه تمام
آن فرود آید را در دامن بوران ریخت که این از آن تو است و هر حاجتی که داری بخواه بوران از سر منگی بپرد
انداخته بود آخر الامری جده بوران که همسراه او بود و زبیده خاتون مادر محمد امین گفتند ای دختر از سینه خود
آنچه حاجت داری بخواه بوران گفت که حاجت من آن است که خلیفه عم خود ابراهیم بن مهدی را بتمام حیات
آورده بر تشبیه از جسد مأمون گفت چنین کردم باز سوآنی که داری بگو گفت ای امیر حاجت دیگر آنکه زبیده
خاتون را در خست زیارت هر مین ارزانی فرمائی گفت رخصت دادم گویند در شب عزوی شعی منبر بوزن
چهل من در شنگدان زمین بوزن ده من را آورده بودند بحسب مأمون در آورده مأمون بر آن انکار کرده گفت این
اسراف است و هفده روز مأمون در آنجا بود که حسن چنین ماجراج لشکر او از طعام و حلیق الذوات مرتب میداشت
حتی کار بانان و طاهان در آن ایام از فسک خود رکاروان فارغ بودند چون مأمون از آنجا متوجه بغداد گشت فرمود
که خراج یکجا که فارس و امرا از رانند کرده بخراند و در حسن سپارند آتی

باجله تاج الدین بن محاسن صاحب این ترجمه هفتاد و سه سال عمر یافت چه ولادت او در نصد و نود و هجری اتفاق افتاد
در سال یکصد و شصت و هجری درگذشت و در مقبره باب نصیر بنجاک سپرده شد

تاج الدین نقشبندی

(۵)

شیخ تاج الدین بن زکریا بن سلطان عثمانی نقشبندی هندی

شیخ طریقت فرقه نقشبندیہ از سلسل صوفیہ بود و در عصر خویش باطن ارشاد و تلبیک اہل طلب و اصحاب فقر و واسطہ نیل فیوض و امدادات نشاء غیب محبوب میگردد بصفت جمعی کثیر از مشایخ طریقت را در باقیہ ولی بزرگت و تمییز در خدمت شیخ اہل البخش ہندی صورت تحقق پذیرفتہ است می مصنفاات نفوذ رسایل لطیف دارد از آنجملہ است رسالہ در طریق سادات و اساتید فرقه نقشبندیہ در آن رسالہ آداب دستور اہل این طایفہ شرح داده و کلمات قدسیہ با ثورہ از حضرت خواجہ عبدالحق عجدوانی را جمع نموده و بر آنہا بیان و شرح نگاشتنہ و کثرت سلوک نقشبندیان را کہ خواجہ عبدالحق در طلی آن سخنان اشارہ آورده تشریح و تصریح فرمودہ است و در صراط مستقیم و نجات الہیہ در موعظہ نفس گسترہ و دیگر تعریب نجات الانس از تصانیف مہدی عبد الرحمن عارف جامی و تعریب رشحات این دو کتاب شریف را از لغت پارسی بہ عربی نقل نموده است شیخ تاج الدین بن زکریا بسیار و شاگردان میمار داشت خلقی و اینہر حلقہ ارادت اورا بگوشش افکندند و عاشقیہ متابعت و اتقاوی بہوش کشیدند و در طریقہ فرقه نقشبندیہ بہ سنگیری او پای گذارند وقت دم زدند از مشہور بن طازمان او در میان عرفای زمان او کہ تلمذ وی اختیار کردند استاد احمد ابو الوفاست کہ از افضل متسنن یازدہم ہجرت بود و شیخ نویسی پسر استاد احمد زبور و شیخ محمد میرزا و امیر محی بن علی ہاشم و جمیع کثیر دیگر کہ بہ از معتبرین متعصبین عصر بودند شرح احوال در ترجمہ سیرہ وی را شاگرد رشیدش سید محمود بن اشرف حسینی در رسالہ مخصوصہ شرح داده است سماۃ تجہ آت الکلین فی ذکر تاج العارفین سید در آن رسالہ میگوید خود از حضرت شیخ تاج الدین شنیدم کہ بعضہ نمودن در اوایل حال و بدایت امر بجد از آنکہ بواسطہ حضرت خضر علیہ السلام بعبادت توبہ رسیدم چون ہنگام غلبہ ذوق و استیلا جذبات بود از پی اورا کہ صحبت پیری کامل و استادی مکل بیاحت برآمد و بددیار کہ احتمال نجاح حاجت و فقر مطلوب میدادم عبور می نمودم و در خلال آن احوال بنای کار من بر حسب التزام و عہدی اکید بر امور پیری کہ در کتب مشایخ و نوشتجات مرشدان بزرگ مضمون نگاریدہ است بود کہ منہ نموده اند تا مرید بشیخی پیری زبیدہ است بنای معاہدہ سلوکش باید بر این امور بودہ باشد و چون با استاد پیری کامل و پیری مکل و مرشدی و اہل برسیدہ آنچہ او دستور اہل میدہد باید معمول دارد و تخیل رواند از او در این اوقات ارواح مشایخ و روحانیان متدبیس بزرگان برای من نمودار میگردد و بند و کشف صحیح حاصل می آید پس در طی زمان سیاحت بیلدہ اجمیر کہ بہ مطر قطب اہر شیخ معین الدین حشتی آنجاست در آدم روح متدبیس معین الدین نزد من حاضر شد کہ آید مرا طریقتی نفی و اثبات بر کیفیت کہ مخصوص سلسلہ جنتیہ است و آن را جسس الانفاس مبنیاند تعلیم و تقنین فرمودہ و گفت بہرین و تیرہ جلوس پس مکن و اسپنحال ذکر سینمای و این کار را باید در بلدہ باکور کہ فرار شیخ حمید الدین باکوری از جملہ شاگردان

ماج الدین حسینی

(۲)

من آنجاست مجری داری و هم زوج پاک آن شیخ بزرگ با من فرمود که من پس از رفتن بدید محض خاطر نوانجا آمد
و که نه خود در آن مظهر میباشم و از دست به معنای شیخ که برسد فرار و تربت من بطور رسید مانند بدین مقام که در یکم
و توقف نمی آرم پس من بوجوب فرمان حضرت شیخ معین الدین جستی بمت بدو با کور روانه گردیدم و آنجا بعباده
ریاضت مشغول شدم و احیانا تابه شیخ حمید الدین رازیارت میکردم و از روحانیت وی آداب طریق می آموختم پس انوار
و تجلیات و احوال موافق مشی و سلوک فرود جسته بر من نمود و از میگردد و در آن سال برای اربعین ریاضت و پاک
بخلوتی می نشستم که داخل خانه تاریک بود و با این وصف نوری برای من طالع میگردد و دیدم که فروغ آن از خورشید نیما
و در میان شب تاریک در میان چنان خلوتی تاریک برحالی که در مای هر سه خانه را بسته بودم بیان بود روشنی میداد
من بر تابش و پرتو آن قسره آن تلاوت میکردم و از برای من انسی بدان نور به رسید پس روزی برای میگذشتم
مردی را دیدم که رساله در نزد اوست چون در آن رساله نظر نمودم دیدم نوشته است که آن بعضی آن است حاصل علم
فی اوان الذکر نور غیرت و نور یعنی برخی از مردم را در حال ذکر نوری نمودار میشود و ایشان بآن نور مستور میگرددند که چنان
بدرجه کاملین و رتبه و صلین فایز شدیم همین که من این عبارت را خواندم آن شخص در حال آن رساله را گرفت و از نظر
غایب شدن منت شدم که این ارشادی بود مرا از جانب آن شخص آنگاه یک روز نزدیک از شیخ حمید الدین
نشسته بودم ناگاه روان مقدس آن بزرگوار حاضر گردید و خواست تا مرا اخراجت عطا فرماید و من خواست
که این اراده او بدست کی از کسانی که سند خلافت او را داشتند واقع شود من عرض کردم میخواهم باین کرامت فرا
رسیده باشم مگر خود از دست مبارکت فرمود این خواهش برخلاف سنت جاریه پروردگار است که من از شاه بزرگی
در عالم ناسوت چنین تصرف بطور رسالت ناکزیر باید این تشریف بفرمان و اشارت من بدست کی از اجایه خلفان
جاری گردید پس من دستوری یاقه در طلب پیری کامل و مرشدی و اهل شدم و در دشت و کو بهار و دهر پست و بلند بجا
در آدم و بسیاری از مشایخ را میدیدم و معتقد نمیکردیدم از جمله شیخ نظام الدین با کوری که از مشایخ جسته بود
یخواست که مراد پیشگیری کند اتفاق نیفتاد تا آنکه شیخ جلیل الرحمن رسیدم دیدم او را کسی که میطلبیدم بنایت اعتقاد
و حال ارادت ببلای زمان آن بزرگوار حاصل گردید و شیخ نیز بر این قبول تقبی نسو نمود و در اینا گروهی و معریدی پذیرفت
و گفت من از ویرگاری است که انتظار تو را میبهم و از طریق شیخ الرحمن آن بود که تا فرید را در خدمات ناموار و ریاضت
سکین که بر طبع خودین و نفس سرکش غایب نیست بکار نمینماید و تقصیر ذکر نمینمورد و دستور عمل نمیداد هر که در طریقت مشایخ
تقصیدیه تصنیف بر ترکیب مقدم است برخلاف اکثر مشایخ طریقت که ترکیب را بر تصنیف مقدم میدارند پیران نقشبندی
میفرمایند بعد از آنکه انسان بوجه کامل و حضور صادق تصنیف برداخت در آنک زمانی بند و جذب برحالی او را چندین
حاصل شود که از ریاضات و سیارات بسیار نیز میگردد و چه نزد مشایخ این طریقه چند بر سلوک مقدم است و مشی و سلوک

تاج الدین نقشبندی

(۷)

ایشان مستدیر باشد شیطیل و بگوید ازل قدم ساکت در حیرت و قنار است خواجه بهار الدین نقشبند بسند ما که
بدایت منابت دیگران است و هم وی گفته شناسائی حق و مقام معرفت بر بهار الدین حرام است چنانکه آغاز و انجام
بایزید بطای باشد و خواجه عبید انبیا هر از فرموده است که اعتقاد پیشینان و انس بکلمات ایشان شایع
براه انکار این گفتار بر دور قنار دوری و سلوک مستدیر ما را تسبیل نماند تا آنکه از طریق شریع و لسان رسول و
راه سمع حسینی که منافی این سخن باشد باز رسیده است بلکه حدیث مثل اتنی مثل لطمه بایزید اوله خیر ام کفر
دلیل صحت این دعوی و توثیق صدق این کلام میباشد باری شیخ تاج الدین شریعی که سید محمود بن اشرف حسینی
در رساله تحفه است لکن آورده بگوید پس من بربح دستور شیخ ابوبخش که سینه نمود یا شیخ تاج روشش با آن است
که تا زید پیغمبر و آب از برای مطبخ ما بکشد تلقین ذکر نخواهد رسید تو نیز تا سه ماه مشغول این کار میباش مشغول
پیغمبر کشی و آب آوری بودم راوی بگوید مردم آن بلد میگفتند زمانی که شیخ تاج الدین بر ریاضت خدمت
مطبخ مشغول بود از وی کار ما برخلاف معمول بود بشره و افعال خارق طبیعت عالم شاهد میگردد به مثلاً بارگرا
بر آب فروخته از اندازه توان خویش نوش می آورد و کوزه آب که بر سر میگذاشت بجه میدیدیم که مقدار
یکت ذراع از سر وی بالاتر است در بر سر او متصل نیست اما این کرامت انفصال جبهه آب را خود از وی پرسیدم
گفت من گفت بودم شاید راست باشد الحاصل چون سه ماه بر وی چنین گذشت و زمان خدمت مطبخ بر آمد شیخ
ابوبخش با وی خطاب کرد که قدم امر کن بسم الله اشتغال باندگرمی کار خدمت تو با انجام رسید اینک بنام خدا
مشغول یادت آبی باش امر شیخ بخدمت مطبخ در باطن بود و علم او با اشتغال ذکر در ظاهر پس ذکر عقیده ترا با وی
تلقین کرد و او مشغول بود تا در خدمت شیخ ابوبخش بر تنه کمال و مقام قلیل نایل گردید

سید محمود بن اشرف نوشته است که سید و مولای من شیخ تاج الدین ده سال خدمت شیخ ابوبخش کرد که
از حد طاقت بشر بیرون بود پس شیخ مذکور او را اجازه ارشاد فریدان داد و تاج الدین خود میهنه نمود
آنچه را که شیخ ابوبخش با من بشارت داده بود حاصل گردید ولی حصول آن بتدریج و بعد از انتظار انوری بود
و هم خود فرموده است که خدمت کردن شیخ برای من بیشتر بود سیغیه تا ذکر نمودن و آنچه یا تم و بهر چه رسیدم
از احوال در صین خدمت و معارف آن بود با بجه شیخ تاج الدین در میان فریدان شیخ ابوبخش با کلمی درجه
و اعتبار و اصل گردید و در تنه صد و در خوارق و ظهور کرامات برای او حاصل آمد از جمله کرامات و خوارق
عادت که در حق او دیده و نوشته اند یکی آن است که یک روز در شهر آمد و به براقبت نشسته بود پس بر
برداشت و از وی نوری درخشید و بر درخت اناری که در آن مکان بود بافت از آن وقت باز آن درخت
با بر و برگش مجازاتی بود مجرب که مردم از بیماریها و ناخوشیها بدان متشفاب میگردد و این معنی در آن درخت

تاج الدین نقشبندی

(۸)

ظاهر بود تا از بیخ بر افتاد و هم گویند که حضرت شیخ تاج الدین یک روز بگناه قتلوه داخل در سرای خود کردید و بر
سیرری که داشت بخت یاران او بسزدون آمد و بعد از پستی که برای او را که حضور شیخ وارد سرای گردید
وی را ندیدند و بجز شدند زمانی نگذشت که دیدند شیخ در جای خویش حاضر است و بر سر بر خسته پس در پیش روی
همه حاضران از سر از تحت بر خاست و مشغول نماز گردید و کسی را استطاعت سؤال از سر آن غایت حضور نشد
صاحب سازتخته آنرا بکن میگوید شنیدم که شیخ تاج الدین را در تری بود خوردن مال وقتی آن کودک بیمار شد
در ایام مرض یک روز شیخ وضو میبخت خدای تعالی آن صعبه را اتم نمود که از آب غسله پانای پدر خویش بود
پس چنین کرد و در وقت عافیت یافت و هم شنیدم که وقتی حضرت شیخ تاج الدین با اصحاب و احباب نشسته
بود در معارف و حقایق سخن میسر نمود و در آثار مطارحه و محاورت با حاضران مزاج و مطالبه میکرد پس سفا
یکی از حاضران فلجان کرد که مرشد کامل را خوش منشی و شیخ دشی شایسته نیست شیخ مجیزه خطور این اعتراض بر صبر
آن فرید روی خطاب با وی داشت و گفت طیب و مزاج از نشت و سیرت سستید المرسلین صلی الله علیه و آله است
آن بزرگوار با یاران مزاج میسر نمود آنگاه همه این ام کتوم و خندیدن صحابه را در نماز باز نمود و این اطلاق
ضمایر و اشرف بر خطرات خواطر از دلائل کشف و امارات مقام صدور کرامات است و گویند یکی از ارباب
مکاشف فریدی از تبت شیخ تاج الدین را با توری بشارت داده بود و آن فرید در وقتی که شیخ تاج الدین بکلمه
شرف گردید سه راه وی بود پس یک روز از قلب او خطور کرد که از بشارت آن مرد مکاشف اثری پدید نیست
بعض عبور این خاطر بر ضمیر او توجه جناب شیخ تاج الدین گردید که سر مختلف بشارت آن شخص مکاشف از وی
پرسد شیخ تاج الدین پیش از آنکه وی اظهار چیزی کند فرمود اگر یکی از اولیای حق یکی را بچسبیری نوید دهد آ
راست خواهد بود و صدق بشارت حکما بطور خواهد رسید هر چند بعد از ده سال یا دو از ده سال بوده باشد آن
چون اشرف و اطلاع شیخ را احساس کرد خاطرش ببار میدوشت از دلش زایل گردید هم سببه
محمودین اشرف میسر شد که من خود از حضرت شیخ تاج الدین شنیدم که گفت در یکی از سفرها با تری رسید
با اصحاب نشسته مشغول مراقبه بودم که شخصی ناشناس داخل صلقه حاضران گردید و نزدیک من شده بود
و پای من بوسه داد و گفت من شخصی از جماعت جنان میباشم و کنایه این مکان است و ما چون طریقه شما
دیدیم شمارا دوست داشتیم اینک میخواهم که بر طریقت خویش مرا ارشاد فرمائید پس من بر حسب استدعا
او طریقه نقشبندی را تعین او کردم و او هر سه روزه حاضر صلقه میگردد و ولی جز من احدی وی را این بار و
نیکرود و ادیگفت هر وقت مرا بخوابید که حاضر شوم اسم مرا بر در قفسه بخارید و در زیر پانای خود بگذارید که
ساعت حاضر میگردد و هم از آن شیخ حیل استماع افتاد که میفرمود در بعضی که بسمت کثیر میرفتیم یکی از

تاج الدین نقشبندی

(۹)

چنان نزد من حاضر شد و اخذ طریقت نمود و میخواست تا خاصیت نباتات و عقاقیر و اعشاب بر من عرضه دارد
تو استم گویند آن جناب بسوار و ملازم خدمت و صحبت شیخ تاج الدین بود ولی شیخ را از حضور وی تفرقی
طبع لطیف حاصل می آمد و میسر نمود جزو ناری بر مزاج این جنس غالب است مبرای و اخلاط اینها از اوصاف
رویه و اخلاق رویه آنچه را که متولد از حسه ناری میشود مثل غضب و کبر و امثالها موجب میشود پس من خواستم
حیلتی کنم که او را از خویشتن دور سازم گفتم از جنس بشبان زنی برای من بخواب گفتم من خود خواهری دارم
خوش روی و بی نظیره الا آنکه نخت حکایتی باید مسند و وض دارم آنگاه رأی رأی حضرت شیخ است همانا
افتد افس میان آدمی و پری در نهایت تعدد اشکال است چرا که از جماعت جن بر حسب خلقت ایشان حرکت
و افعالی صادر میشود که انسان حقیقت آنها را نمیداند و صبر نیست و آنکه در لاجرم اسباب نزاع و جدال لایزال
با بین ایشان نخواهد بود در این مکانی که ما میباشیم کی از صلیار و اولیا بود از ماد ختری خواست و فرزند
از ایشان پیدا آمد یک روز آن شخص آتش می افروخت همسنگ مشتعل شد چنانچه فرزند را در آتش افکند آن شخص
صبوری نمود و چیزی نگفت تا آنکه فرزند دیگر ایشان را بهر سبب او را نیز بکشد داد پدر باز صبوری
کرد و اعتراض نیاورد و فرزند ثالث را نیز برود که دیگر که بخاطر آنم در غضب پدر نیا بود نمود آن شخص را دیگر
توان تحمل نماید و سخت خشم گرفت و بانگ بر روی زد که فرزند مرا بکشد ساختی چنانچه در حال بر فرزند
او را حاضر کرد و گفت اینها را بکشد مگر دم بکشد برای تربیت بعضی از برادران سپرده بودم اینک فرزند
نخستین بمیرد و بیارم که مرا دیگر با تو نشستن امکان نخواهد پذیرفت این گفت و از نزد شوی سپید و با ایگونی با جرات
حضرت شیخ را چگونگی رغبت همسری پریشان در ناله عاقل خواهد خلید هم سبب محمود بن اشرف میگوید شنیدم
که زمانی که شیخ تاج الدین در امر و بیه بود یکی از زمان صاحب از انالی مشرق زمین که شیخ معتقد بود در بیض گوید و
بحضرت شیخ التجا کرد که برای بسبندی وی نوبتی فرماید شیخ بیعادت آن زن رفت و بر حالت او وقت آورد
که دید بر موت مشرف است پس او را در ضمن خویش گرفت و در حال شفا یافت و این عمل را که اخذ فی ضمن میکنند
کاری است در میان مشایخ نقشبندیان معمول که بیمار را در ضمن خویشتن گرفته بسبندی میرسانند و شفا این عمل
در نزد این جماعت آن است که قبل از نزول ملک الموت متقبل شود چه اگر ملک الموت نزول نموده باشد یا
لا محاله قبض روحی بینه باید پس اگر آن بیمار را بعد از نزول ملک در ضمن بگیرد باید موت بل و عرضی بجای آید
کنند چنانکه مشهور است و مسلم که خوابه خاموش قدس اند ستره یکی از علماء در ضمن خویش بگیرفت و در ساعت شفا
یافت شیخ تاج الدین میسره نموده است در یکی از ساعات و اوقاتی که دعا در آنها رد میشود خدا را به حاجت

خواهر دارم بر من خواهری است که اگر کسی را از جانب من بگریزید اگر چه بر اقصای بیست شتر بر روی

تاج الدین نقشبندی

(۱۰۱)

بروی چشم گیریم آویم آنکه کشف را از من زایل نماید سبتم آنکه هر که را از اهل طریقت که اخذ دستور عمل از من گرفته و
مُرید من گردیده باشد عاقبت نیک نصیب نماید و بقای از درجات بزرگان نایل نماید مگر آنکه آنکس را مکررین بار
دراعتقاد و ارادت بمن رویش بگرداند که در این تقدیر هر چه در حق او خواسته باشد بطور رساند نسیبند که
در رساله خویش بگوید همانا از این کلام شیخ تاج الدین ظاہر میشود که او کشف و شهود حاصل نمود و خود نیز فرمود
که شیخ و مرشد هر طالب یا صاحب مقام کشف است و باینست اگر خداوند شهود کشف بود و باشد مُرید را چون
عالی پیش آید لازم نیست که شیخ اظهار نماید چه او خود بمقتضای و ارادتی مقام کشف از حالات مریدان مستتر است
و هر که هر چه لازم باشد خواهد فرمود در این صورت اگر مُرید عرض حال کند سواد بی را مرکب شده است و اگر
صاحب کشف نیست باید مرید حال خویش که پیش آید اظهار و عرض نماید و شیخ خود نیز از احوال ایشان پُرسان
باشد این سخن را شیخ تاج الدین با مُریدان میگفت محض اشعار لزوم بر اظهار احوال و از اینجا نیز مستفاد میشود که او
کشف و شهود بود لکن آنچه از کیفیت سلوک او با مُریدان و اخبار از احوال ایشان متضح میشود آن است که او را
اشرفی تمام و اطلاق عظیم بر خواطر و احوال بود خود در باب آن بزرگوار ما جسد بانی افتاد که هر یک دلیل صدق
این دعوی تواند شد و گویا این وقایع و اموری که من خود از اطلاع و اشرف او مشاهدهت کردم از عالم فرات
بود که اقوی دارف از مقام کشف است باجمود شیخ تاج الدین در انواع علوم و فنون صناعات زحمات نماید
بود و متون بسیار خوانده لکن بعد از غلبه جبر بر وی چندان از عالم صورت در رسوم و علوم آن ذایل گردید
که تمام آن صور علی از لوح خاطرش محو گشت و پس از تصفیه کامل حکو پس علیه و اشرفات صنایع بر مآت خاطر
فابش نایدن گرفت بجدی که علمی نیست که او را بر دقایق آن توقف کامل حاصل نباشد حتی اساتید هر علم چون
مقام او را در لطائف و نکات فن خویش سینه گزیده میمانند و بگذارد سایر مذکرات غیر علیه و صناعات متعارف
مثلاً او را رساله است مخصوص در انواع اطمینان و الوان خورشید و کیفیت طبع آنها و رساله است در علم فلاح
و چگونگی غرس اشجار و رساله است در علم طب و معرفت خواص نباتات و در صناعات کتابت نیز در علم
تمام و ربطی کامل دارد و وقتی یکی از افاضل که در علم طب مهارتی تمام و حدتی زاید الوصف داشت بر روی
آمد و در دقایق فن خویش و علم منطق و علوم عقلائی با او سخن در پیوست و چون بستخار و بیافت تمام و اطلاع
کامل شیخ بر خورد در حیرت افتاد و این معنی بوج سعادت وی گشت که داخل طریقت شد و بر روش شیخ
نقشبندی سلوک افتاد از جمله مشایخ و مرشدان شیخ تاج الدین سید علی بن نوام هندی نقشبندی است که
مولد و پکن و کفن او ملک جاپور بود از بلاد هند که در شرتی دلی بسافت یکه راه افتاده است بنده بود
از او بیار مشهور میباشد و از تصرفات عجیب و قوت جذب و بی انوری در میان جنود مذکور میگردد و بعضی از

تاج الدین نقشبندی

(۱۱)

گفته است که در میان امت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم بعد از قطب ربانی شیخ عبدالقادر گیلانی از ائمه اجداد خوارق عادات و غرائب کرامات و بدایع تصرفات بطور نرسیده که از سینه علی بن قوام جانپوری از جمله شیخ تاج الدین صاحب این عنوان میگوید از مردی شنیدم که رسم سینه علی بن قوام رحمه الله علیه آن بود که در وقت ضمنی خلوت میکرد و در آن هنگام بروی بزمه غالب می آمد فلذا ائمه اجداد آن حال نیز خویش بر او میدادند و مردم هم این رسم معروف را از سینه علی رحمه شنیده و دیده بودند و در وقت ضمنی داخل خلوت او میشدند پس یکروز شخصی از اعراب که همانا از اولاد استاد حضرت سینه بوده است در وقت سهو و غفلت او ورود نمود و خادم خواست تا از دخول خلوت منع کند نتوانست چه اعرابی بر منج وی عنایت نیارده و همیشه همه او بیسبب رسید از داخل خلوت نمود که گیتی اعرابی خویش را تعریف کرد و نام برد سینه با ملک بروی زد که مانع از پشت درختی که اینجاست پناه برد و گرنه خواهی سوختن آن شخص از بیم کبر و بخت و خود را در پناه آن درخت انداخت پس ناگاه آتشی از باطن سینه زبانه کشید و در آن درخت گرفت و تمام آن بوخت و بجز ریشه چیزی در جای نگذاشت ولی اعرابی سالم ماند و این واقعه دلیل نهایت اقتدار و کمال تصرفات اوست باری شیخ تاج الدین از شیخ ابوالفتح بطریقت عشقیه و طریقه قادریه و طریقه بختیه و طریقه داریه جمیعاً مجاز بوده بلکه میگوید در باطن از جانب رئیس هر طریقت اجازه داشته است صاحب نمخت آنرا بگویند خود از شیخ تاج الدین شنیدم که فرمود من طریقت کبر و برادر از روحانیت شیخ نجم الدین کبری رضوان الله علیه گرفت در یک روزی سلوک ایشان را بر سر بردم و در آداب سلوک کبر و بر سر ساله مخصوص نگاشته و در آنجا چنین ملاحظه داشتم که مشی و سلوک کبر و بیان تمام اطوار سببه تمام میگردد و در هر طوری ده هزار حجاب طی میشود که سالک از آغاز تا انجام سلوک بنهادر هزار حجاب را در خواهد سپرد و بتمام و صلحان الی الله خواهد رسید اگر چه شیخ تاج الدین از همه رؤسای طریقت در باطن مجاز بوده است ولی فریدان را جز سلوک نقشبندیه تسلیم نمیشدند و ارشاد نمیدادند که توبی بکی از اصحاب خویش نوشته بود که اکابر نقشبندیه خداوند غیرت میباشند و باکلی مشایخ و مرشدان طریقت ایشان بغیر مشی و آداب نقشبندیه تسلیم نمایند رضایند هستند من خود پس از آنکه از جانب خواجه باقی سلوک نقشبندیه مجاز گردیدم و بریت فریدان و تسلیم ایشان بطریقت نقشبندیه رخصت یافتم اگر کسی بسند من می آمد و بر آئین عشقیه و یا غیریم دستور عمل میخواست من درین فیه اشتم و مقید نبودم که ایستاده او را بطریق نقشبندیه تسلیم فرمایم بلکه هر طریقه که فرید خود طالب بشد ارشاد میدادم و تربیت می نمودم تا آنکه روزی روحانیت غوث اعظم خواجه عبید الله احرار بنسند خواجه محمد باقی حاضر گردید و با او فرمود بود که شیخ تاج از مطبوع با بخورد و سپاس دیگران میگردد اما او را از نسبت خویش خارج ساختیم خواجه

تاج الدین کندی

(۱۲)

محمد باقی معروض داشته بود که این بار بر او پیشانی که من از زیبا گان نام آنکا و ما جری بن نوشت و من دانستم که
بزرگان نقشبندی غوراند و بر تکیه تربیت مریه ان غیر طریقت ایشان راضی نمیشوند علامه محبی در سبابت
انتساب شیخ تاج الدین بحضرت خواجه بها الدین و پسند اتصال سلسله نقشبندیه در اخذ طریقت از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم میگوید فله طریق نقشبندیه من الخواجه محمد الباقی و له من الخواجه الامتکن و له من مولانا
درویش محمد و له من مولانا محمد زاهد و له من العوث الا اعلم عبید الله احرار و له من شیخ یعقوب البحرخی و له
من حضرت الخواجه کعبیر بهاء الحق و الدین المعروف بنقشبند و له من امیر سید کمال و له من الخواجه عبد الحقیق
العجد وانی و له من قلب الاقطاب الخواجه محمد بابا السامی و له من حضرت الخواجه علی الترامسینی و له من حضرت الخواجه محمد
البحرغوری و له من الخواجه عارف ریوگری و له من شیخ یعقوب بن ایوب الله انی و له من شیخ ابی علی الفارسی
و له من شیخ ابی الحسن الخرقانی و من سلطان العارفين ابی یزید البسطامی و له من الامام جعفر الصادق و له من
قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه و من سلمان الفارسی و من ابی بکر الصدیق رضی الله عنه و من سید
الکائنات صلی الله علیه و آله و سلم و النسبه الی الامام جعفر عن ابی علی کرم الله وجهه و فاته شیخ تاج
الدین قبل از غروب یوم چهارشنبه سیدیم شهر جمادی الاولی از سال کبیر و پنجاه هجری در کده اتفاق افتاد و مسیح
پنجشنبه در تربتی که در حیات خویش بر آن کوه تعینان برای خود آماده ساخته بود و فون گردید و در آنجا ظاهر
مردم برای زیارت و فاتحه صد آن تربت میکنند

تاج الدین کندی زید بن حسن بن سعید

بغدادی مستری نحوی

کنیتش ابو الیمین و از بزرگان علمای ادب و خواست در علم قرأت و نحو و فسنون او بینه مهارت داشته
ولادتش صبح روز چهارشنبه بیت پنجم شهر شعبان از سال پانصد و بیست در بغداد از روی داد و هم در
آنجا نشو و نما نمود و تحصیل علوم و کتاب آداب هشتال جت پس از چندی از بغداد او به مشق مسافرت کرد
در آنجا توطن خستبار نمود و هم در آنجا وفات یافت

احمد بن خلکان گوید تاج الدین کندی در فسنون آداب و حید عصر خود بود شهرتش ما را از اطباء در و
وی بهینا ز دار و گزوی بسیار از مشایخ را دیده ار کرده از ایشان علوم فسه گرفت که از آن
جلد است شریف ابو العادات سجری و ابو محمد بن خشاب و ابو منصور بن جوینی آخر زمان آقا تشی
بنداد سال پانصد و شصت و سه بود در این تاریخ بهی که جوانی از بغداد او مسافرت کرد روزگاری
در شهر حلب

تاج الدین کندی

(۱۳)

در شربل توطن نمود و امر معاشش خود بدین وسیله بگذرانید گوشت مطبوخ و خشک را به سباج میکرد و بیاض
رُوم میبرد و از آنجا بجلب معاودت کرد پس از چندی بدمشق انتقال جست امیر عزالدین فسر و شاه
ابن شاهنشاه را که پسر برادر سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب است صاحب گردید و نزد وی
اختصاص و مکانی تمام یافت و در صحبت وی بدیار مصریه مسافرت کرد و از خزان کتب آنجا کتب نفیسه را
تحصیل نمود آنگاه بدمشق مراجعت کرد و در آنجا متوطن گردید طالبان علوم گردش فراهم شده از ازا
استفادت می نمودند و او را کتاب شیخه است بزرگ بر ترتیب حروف معجم آن را مرتب ساخته

هم این خلکان گوید یکی از اصحاب تاج الدین مرا خبر داد گفت برادر پسر ای محذبن خشاب نحوی
در بغداد نشسته بودم ابو القاسم زمخشری را دیدم از نزد این خشاب بیرون آمد بر حالی که با چوب شکی
می نمود زیرا که بجای او از صدمت برف منقطع گردیده بود و مردمان بوی اشارت کرده میگفتند
زمخشری است و من خود بخدا تاج الدین دیدم در توصیف و تمجید زمخشری این عبارات نوشته بود
كان الزمخشری اعلم فضلاء العجم بالعربیة فی زمانه کثیر هم الکتابا و اطلاقا علی کثیرا و به ختم
فضلاء و هم و كان متقنا بالاعتدال قدم علینا بغداد سنة ثمان و عشرين مائة و در آیت عهد شیخانی
منصور بن الجواتمی رحمه الله تعالی مرثیة قاربا علیه بعض کتب اللغه من فوائدها مستویة لانا لا نعلم یکن علی ماخذ
من نعلم لغا و لا در ایستة عنی الله عنده و عفا

یعنی زمخشری در زبان خود در فن عربیت اعلم فضلاء عجم و تحصیل و اطلاعی کتب عربیت از بندگان بیشتر بود و یکی
فضلاء عجم ختم گردید و از روی تحتین بر طریقه اعتدال شمس می نمود در سال پانصد و سی و سه در بغداد بر کما
وارد شد و من خود او را در مجلس در مجلس هستادم ابو منصور بن جوینی دیدار کردم که بعضی از کتب لغت
از او شنیدم بر جوینی قرائت میکرد و از او اجازت طلب می نمود زیرا زمخشری علمی را که نزد جوینی بود استناد
نکرده و آنرا روایت نمی نمود خداوند از او را معنوا و اغراض نماید

هم احمد بن خلکان گوید شیخ مذهب الدین ابوطالب محمد که باین خمی معروف است این ابیات از تاج الدین
برای من انشاد نمود

دع الختم کیمو فی ضلالت	ان ادعی علم یا بحر بنی علی لعلک
تقر دانه با علم الصدیق فلما	الانسان بشره کفیه و لا لعلک
احد للرزق من اشراک مشرک	و بست العدمان الشراک و لا لعلک

یعنی و آنکه از ختم را در کبرای خود بر روی افتد اگر دانستن آنچه را که در فلک جاری است دعوی کند خداوند

تاج الدین کندی

(۱۴)

خود علم ازلی متفکر و مخصوص است ایشان برادر آن علم با خدای تعالی شرکت است و ز فرشته را بنجم از زوی شرک
با خدای دایم برای روزی خود میآورد و این بدیهه اسبابی است یکی برای خدای شریک فرار داون دیگر دایم
نهادن هم این خلکان گوید وقتی ابو شجاع بن دمان فرضی این ایات برای تاج الدین مکتوب کرد

یا زید زادت ابی من مو ابره

نهار یقصر عن اوراکھ الامل

لا غیر الله حالات جاک بها

ما دار من النحاة الحال و الابل

التخوانت احق العالمین به

ایس باسکت فی ضرب المثل

یعنی ای زید زیاد کند خداوند من تو را از مو ابره خود مستمانی که آرزوی انسان از ادراک آنها قاصد باشد خداوند آنرا
که تو محبوبت کرده است تغییرند به مادام که در میان نجات لفظ حال و بدل دور رسیده تو بعلوم خود سزاوارترین مردمانی آیا
ندان است مردمان در خواب تو مثل زند و من جمله اشعار تاج الدین است این ایات که در زمان شیخوخیت کبر سن ایشان آید

اری المکره یوی ان تطول حیاته

ونی طولها اریاق ذل و اریاق

تمت فی عصر الشبیه اتی

اعترد الاعمار لاشک اریاق

فلما انانی ماتت سانی

من العمر ما کنت ابروی و شتاق

یخجل لی عمری اذ انکست نایا

رکوبی علی الاعناق و ابرعناق

و یدکرنی مر النسیم و روجه

حاضر یب لو ما من الترب طباق

و انانی احدی و نسین حجه

لما فی ارعاد محو فک و ابراق

یتولون تریاق لشکک مانع

و مالی الارحمته الله تریاق

حاصل معنی ایات گوید مردی بیسهم نایل آن است زندگانش بطول انجامد و حال آنکه در طول سن و وقت
در لذت و تباهی است در عهد جوانی تمت نمودم که زمان زندگانی من طول کشد و عمر ما بدون شک در زیانی است
خداوند برای برکس متده اری تقدیر نموده پس چون بنا مول خود رسیدم از زندگانی آنچه را که بدان مشتاق
بودم مگر و و خاطر من گردید مرا از حرکت سر که در طول عمر و علون است به سنگام خلوت مرا چنین خیال
می آید که همانا بان کودک بگردن سوار شده ام و مرکوب من بطور عناف می میشتابد و مرا میسباند و چون نسیم
خوش میوزد و از سره طاق توانی مرا متحرک میازد و نور را بخاطر من می اندازد اینک سنین عمرم بود و اینک رسید
داین سن ادر من کده و برقی خوفناک است مرا گویند تریاق مانند تور امو بخشد و برای من خبر رحمت خدای تریاقی است
مع ابجد تاج الدین روز دوشنبه ششم شوال سال ششصد و نوزده در دمشق یافتند و در همان روز او را در کوه سنین بخاک سپردند
فاسیون بنیح قاف و بده از انفسین کور و بده و بده از انفسین کور و بده و بده از انفسین کور و بده و بده از انفسین کور
این صفتی است از بهای عالم در بهای آن که

حسنی بغدادی

او سزا است و همجو بر خلاف طینوریان که اصحاب سلطان ۲۰۰ نفرین بایزید که طریق ایشان خواست و اثبات او در زمان خود
و مقتدی بود شیخ طریقت بود و در تصانیف بسیار است بمدراسات و حقایق و معانی و او اول کسی است که علم اشارت
و توحید منتشر کرد صحبت مجازی یافت و خواهر سه زاده سری عقلی و هم خال خود را فرید بود و چنانکه وقتی از او پرسیدند که هیچ فرید را
درجه بند نبود گفت آری حسنی را درجه بالای درجه من است و حسنی بدرد و شوق و عشق بود در شیوه معرفت و کشف توحید
شانی رفیع داشت در مجاهدت و مشاهدت و فقراتی بود آنست صاحب نجات لائس گوید که وی از ائمه و اعدای این قوم است
و بسیاری از بزرگان این طایفه نسبت بوی ازست کنند مانند شیخ ابوسعید خراسانی و ابو محمد رومی و ابو الحسن نوری و شیخ شبلی
و غیرهم شیخ اجل ابو العباس ابن عطار گوید اما سانی بده مسلم و مرجعنا المقدی بیاید پیشوای ما در علم عرفان و بارگشت
و پیروی ما بحیث است وقتی غلبه بغداد رویم را گفت ای بی ادب گفت مرابی ادب خوان گفت که نیم روز با عبید صحبت داشتم
و مرادش این بود که بر کس با حسنی نیم روز صحبت است باشد از وی ترک ادب نیاید چنانچه بیشتر مصاحب باشد شیخ ابو جعفر خراسانی
گوید اگر عقل بصورت پیری توانستی در آمدی بصورت حسنی بودی و هم او گفته از این طایفه بهترین بود و گوید که ایشان چهارم نبود
حسنی بغدادی و ابو عبید الله جلاشام و ابو عثمان چچیشا بوز در شئون فضل و معانی علم وی با فی در مراتب اجماع آورده
چون عبید الله بن سعید بن کلاب که از فضیلتی مواضع می بود کتابی در بعضی از مذاهب و کور و اسلام نگاشت و قتی یکی از شیخ از وی
سؤال نمود آن کتاب که در روشنی مختلفه اسلامی نگاشته آیا چیزی از تالیف آن باقی است یا تمام پر گفت تمام فرق مختلفه بر
تحریر در آمد الا طایفه که آنها را ضوئی گویند که باید نگاشته شود آن شیخ بدو گفت ای یک این طایفه را امام و پیشوای است بهتر است
از او چیزی سؤال کنی و چون اقلع بر حالت آن طایفه کینانی تا از روی بصیرت آنچه باید و شاید بنگاری وی گفت بوی حسنی نگاشت که
شمار مذاهب است طریقه چه حسنی در جواب نگاشت آن مذاهبنا افراد القیم عن الحدیثان و هجر الاخوان و الاوطان و
ما یفون اما کان عبید الله بن کلاب چون آن جواب بختاوی بدید زیاده تعجب نمود و با خود گفت حسنی کسی را باید دید و حضور را با او
ندیب مناظره نمود تا واضح کرد که آن طایفه را طریقت رفقا چه باشد پس مجلس شیخ اجل در آمد زیاده شخص او را با آب طلا
اسلام آراسته دید و از صفات نیکو پر است پس ابتدا از توحید از او سؤال کرد شیخ عباراتی که شتمل بود بر مواضع حکم و احکام
معارف اعمه بیان نمود این کلاب گفت پیش این بیان اعاده کن شیخ بیانی دیگر بتفسیر عبارات و مواضع پیش بیانی نمود
آن قسم بر کس نبود انکاهت پیش افسوس در کس صحبت نکردن بکطرف که تاکنون این گونه تفسیر بر ندیده و شنیده بودم
بدو گفت اگر خواهی آن تقریرات را بر تو من اعلان و بمطالعت آن پرواز تا در کن مطالب عالی غائی گوید مدت زمانی بیانات او
بناشتم و در نزد وی قرأت می نمودم در آن ضمن بعضی مقامات از وی دیدم که خود حلویشان او را دلیل واضح و تسبیانی لایح
بود حکایت کرده اند که وی در ایام کودکی در گذری با کودکی بازی میکرد و سری عقلی از آن محل عبور می نمود چون محل مستعد
دید بدو توجهی کرده و گفت ما تقول فی شکر یا غلام بدگونی در سپاس خداوندی ای پسر گفت الشکران است همین بنده علی صیفا

حسید بغدادی

(۱۷)

پس آن است که بگاه نعت مبادرت کند بنده بر نمازهای ستری از میان وی تعجب نموده گفت از آن سترم که خداوند ببرد تو را و از آن
تو قرار داده باشد حسید گوید چون ستری صلب نفس کامل بود سوار از آن سخن ترسان بودم و پیوسته در تندیب خود میکوشیدم تا قوی
دیگر مجلس او در آدم من نگاهی کرد و از من پرسید آنچه میخواست پس زیاد مسرور گشت و گفت از خدای تعالی بخواه در خواست می نمودم
و این من را بر دست دوست نیکو کار یا خوشی و بحق برساند اکنون توانی که من میخواهم تو متوجه و موقفی بهتر این است که امروز مجلسی بدارانی
خلق را باب بر حفت بجاشی از آنکه خود را لایق آن امر ندانم یک روزی قتل نمودم تا آنکه حضرت رسالت را در شب بمید خواب
دیدم بسوی من تپتی نشسته بود و از زبان مجربیان این کلام فرموده حکم علی ان پس چون بیدار شدم پیش این صبح در خانه ستری رفتم
چون در بکو فتم از درون خانه ستر یادی بر آورد که آنقدر گفتی تا تر گفتند تپتی چون بزودن رفتم زدی و چشم من بوسید و گفت که تو
که اذن گلی یافتی در این کار در نکت منهای که بسی مصالح در این ضمن بست که چه صباح آنروز مجلس منعقد نمودم و آغاز سخن کردم این سخن
در بغداد افتاد ریافت از هر سوی جماعتی نزد من بجهت استماع گرد آمدند در آن حال جوانی ترسا با ابا پس مسلمانان آمد و در کجا مجلس
وردی من کرد و گفت ایها شیخ ما منی قول رسول الله صراحتا من فسه الله المؤمن فانه یظنه بوز الله چه چیز است تر بر بگفتیم
خدای که فرموده است بر سزید از تندی هوشش و خدای چه دید او بنور پروردگار است پس بجهت جواب سوال آن جوان ساعتی پرسید
انگندم و هشتم که او هدایت کرده شده است آنگاه بر بر آوردم و گفتم سلام آورد که وقت سلام تو رسیده است آن جوان فی الحال سلام
آورد و جماعتی پرسیدند از کجا بحالت وی پی بر دید گفت اگر این علم را تو هستی گفتن از کجا است پوشیده از آشکار گشتی باقی در ذیل
این حکایت گوید که اهل حال این حکایت را از برای وی یک گرامت گفته اند و مرا عهدت این است که در این امر ذکر امت است گلی
اطلاع وی بر گفتم آن جوان چه در ظاهر در لباس مسلمان بود و دیگر دستن وی بر آنکلی در نکت اسلام خواهد آورد و نیز نقل است که
او از کودکی زیاد تیز هوش با او ب با فرستاد طلبکار اهل حال بود روزی از دیرستان بخانه آمد پدر خود را گریان دید پرسید که
گریه تو چیست پدرش گفت امروز از زکات مال قدری زبر تر و حال تو ستری فرستادم قبول نکرد از آن میگویی که نه عمر خویش او در
این پنج درم تلف کردم و این خود هیچ دوستی از دیرستان او را نیشاید گفت نه ما من و تا بدو هم پس نه ما بسته و بخانه خان
رفت در بکوفت ستری از درون خانه صدا بلند کرد که گیتی خود را بشناسانید در کیشودند با نبرد وی نهاد و گفت این را قبول نخواهم کرد
بزد گفت بان خدائی که با تو فضل کرده و با پدرم عدل که زربانسان که فریضه است از جانب پروردگار ستری از میان او تعجب کرد
و گفت خدای ما من فضل کرده و با پدرت چه عدل گفت با تو آن فضل کرد که در ویشی داد و با در ویشی حالت فرسندی داد استنباطی بودیم
آن عدل کرد که او را بدینا مشغول گردانید اکنون این چیزی است که باید قبول کنی تا فریضه زکات از گردن وی ساقط گردد و پدرت
از سخن وی بسیار خوش آمد و گفت ای فرزند پس از آنکه این را قبول کنم تو قبول کنم تو قبول کنم پس نه ما قبول کرد و او را آورد و خود

جای داد و مضمون کلام حسید است که خواججه علیه الرحمه بنظم در آورده

درین عالم اگر بودی است با در پیش فرستاد
الکی نسیم گم روان بر ویشی تو حضرت می

نقل است

جسید بغدادی

(۱۸)

نقل است که در اوایل ایام تسبیح از بهر در دکان می آنگبینه فروختی ابر ساعت بکان در شدی و پرده انداختی و چند کت نما
 که از روی ذتی بر این کار بود تا آنگاه حال بروی متنشید دکان با کرد و در این خانه سری گوشه بود در آن گوشه نشست و بیانی
 بهره دل مشغول شد و سجاده در صحن مراقبت باز کشید تا هیچ خیر غیر حق در خانه او گذر نکند و چند سال چنین نشست و چون نماز
 ختم کند از روی صبح بر پای ایستادی و بگفتی ایستاده و با وضوی نماز ختم منبر یعنی با او میگذازدی خود گوید که چون منی بر این
 نق بر آمد مرا کان افتاد که مقصود رسیدم در حال باقی او از داد که یا جسید گاه آن آمد که گوشه نماز تو بنامم گفتم آتی جسید یا
 به خانه ذانی دیگر در رسید چه خواهی بر تر از این که تو هستی جسید آبی بر کشید و سر در کشید و گفت

من لم یکن للوصال اصل نقل احسانه ذنوب

آن را که شایستگی پیوند نزدیکی نباشد هر یکی که کرد و بر او گناه نویسد پس در آن گوشه همچنان نشست و هر شب صبح افتد آن
 میگفت مخالفان و سدان زبان در کار او در از کرد و وقتسه او را با خلیفه ائمه گفتند خلیفه گفت بی حجتی او را منع نمود
 که گفتند خلق سخن او در گرفته و دستندی ائمه باید اندیشه رفع فتنه شود در آن ایام کنیزکی از برای خلیفه آورد و چون در خانه
 حزن و حال که در بند او بر بیانی او زنی نبود خلیفه گفت تا او را بر زورهای زیاد گران بسیار استند و جوهر نفس بر او بند بسیار
 فخر بر او پوشانیدند آنگاه مذکورت که باید بصلان مکان نزد جسید وی و نقاب از روی خود برداری و بدو بگویی که مرا مال بسیار
 هست از دنیا دم گرفته است و از روی خدمت تو دارم که بر از زنی قبول نمائی که در صحبت تو زوی بطاعت حتمالی نیام و آنقدر که
 توانی در این باب چه نمائی و چا چوسی کنی که او بر سپهر سیل آید کنیزک فرمان خلیفه را قبول نمود پس خادمی را بجهت خود بر اثر روی او
 کرد و آن حال مشاهده نماید که حالت کنیزک با او چون شود کنیزک گفت خلیفه بنده وی در آمد نقاب از روی برداشت چون نظری
 بر روی کنیزک افتاد سر پیش افکند کنیزک زبان بر کشاد و آنچه را بدو تسلیم کرده بودند گفت بجای آورد وی همچنان ساکت بود و
 کنیزک الحاح سینمود هر دم حضوی از عنصای خود بر بیرون می افکند چون حرکات نشسته آن کنیزک از حد گذشت سر بر آورد
 و گفت آه آورده ام و در او میدرد حال بیقا و جان به او خادم خلیفه چون آنحال بدید بیدرنگ خلیفه رخصت داد از آن خبر آنگهی
 جان خلیفه افتاد و از کرده پشیمان گشت و گفت هر که با ایشان آن کند که نباید کرد آن بسینه که نباید شد و در حال بر خطبت بود
 وی رفت با خود میگفت چنین بزرگی را ترک آوب است بر خود خواندن چون خلیفه بنده وی در آمد در کمال فروتنی گفت یا
 چگونه است ضنا داد که لعنتی را با آن حال و کمال نابود نمائی گفت ای خلیفه تو را شغفت بر نومان چنین است و امارت ایچو
 ریاضات و مجاهدات چند ساله مرا بر بادوی من در این در گیتم او کند که بیستوانده او کرد که کرد پس خلیفه از کرده در نزد او ماند
 خواست و محل خلافت سعادت نبود پس از آن کار روی ملا گرفت وصیت کرامت و آواز و فضیلتش در قطار عالم برفت و انتشار
 و هشتم ریافت و در ترجمه می نگاشته اند که او از بدایت حال جلد بر رسم صحابی عصر پیشیدی و از طریق ظاهر شرح خود
 خارج نکشتی وقتی برید آن وی بدو گفتند ای هر طریق چه شود اگر برای خاطر اصحاب خود مشغول باشی گفت اگر بدستی که بر

جسید بغدادی

(۱۹)

کاربری آید از آبن آتش مرغ ساخته و در پوشیدی ولیکن بر ساعت در باص ماند میکنند

میس الاغتبار با محرد

بشبیح و سجاده و دلق نیست

کرامت بجز خدمت خلق نیست

خود حکایت کرده است که من در بدایت حال اخلاص از حجامی آموختم که وقتی بنگه بودم مرد حجام نومی محاسن خواج را اصلاح میکرد بد کفتم آیات نومی سر را نشیند توانی بی اجرت از بر خدای بسری گفت تو ام و منت دارم چشم خود پر آب کرد و آن خواج را گفتم تمام بگذشت و گفت بر خیز که چون حدیث خدای آمد آنجا کار نباید کرد پس ما اجرت تمام بشانید و بوسه بر سر نومی من دادیم بر سر پس کا خدی بسزدون آورد که در آنجا قراضه چند بود گفت این را نیز بگیر و حاجت خود صرف کن من با خودت کردم که اولی فتوحی که مرا رسیده بودیم پس در همان چند روز از بصره که زمره فرستادند برده اشتم نزد آن مرد و بزدم گشت پیست گفتم تبت کرد بودم هر فتوحی که اول مرا رسیده بودیم گفت ای مرد که از خدای ششم نداری نه تو کفتمی از برای خدای نومی سر را بستر کن نیز از برای خدای کردم حال چیزی آورد که در عوض من ای پس پرسید از من در چگونگی در نفس که در او وارد می او کرد و با کفتم آری چون مخالفت او کنی در او وارد می او شود پس از نزد من برخاست برفت مر از ارادت اخلاص می زیاد و تعجب حاصل بودم خود حکایت کرده است که در شب تازی بقصد طواف داخل مسجد الحرام شدم که بی مانع در اجتماع خلائق طواف می آورده شدم ناگاه کینگی دیدم که مشغول طواف است و این اشعار میخواند

ای ای محبت ان نخی و کفتم کتبه
فامین خدی قد انخ و حنا
اذا اشتد شوقی نام قلبی بگریه
وان رمت قربا من جیبی تقربا
وید و فاقنی ثم احسب به
و یعدنی حسنی الذوا طسربا

یعنی سر باز زدم و پنهان نمودم دوستی او را که با آنکه پوشیده ماندم صبح کرد و نزد من در حالتی که خوابانیده بود و مطینه دوستی را بر سر ای دل من سخت محکم بسته بود بر گاه سخت کرد و اگر زانندی من چیران بسگر آورده من بیاد او هر گاه خوابان او کردم میکند در آنجا آشکار میشود و نا بود میاز در ابعده زند بسگر و کم بیاد او و بگفتی نزدیکی او من ای سینه نماید آنگاه که راحت بسیار است من و بشاطعی آید پس نزدیک او رفتم که ای کبرک آبا تر اشتم از پروردگاری آید که در چنین موضع و این مکان ایگوشا شاعر بجا

آنگاه و نگاهی من نمود و گفت ای جسید

لولا انشقی لم ترسني
اجرب طب او پس
ان انشقی شترانی
کاترنی عن و صنی
و صبر من و جدی به
محبه بستینی

اگر در این وقت که هر فردمان در خوابند مرا خوابی میسوزد در این مکان نمیدیدی مرا و از خوبی خوابی در امت آن نوری منجستم چه خواب